

آمادگی های لازم برای پرورش فضائل اخلاقی (3)

<?xml encoding="UTF-8">

رابطه آداب و سنن با اخلاق در روایات اسلامی

در اسلام اهمیت فوق العاده ای به مسأله ایجاد سنتهای صالحه و مبارزه با سنتهای سیئه داده شده است؛ و این مسأله بازتاب گسترده ای در احادیث اسلامی دارد؛ و از مجموع این احادیث بخوبی روشن می شود که هدف این بوده که با فراهم آمدن سنتهای نیک، زمینه های اعمال اخلاقی فراهم گردد؛ و بعکس، زمینه های رذائل برچیده شود؛ از جمله روایات زیر است که هر کدام نکته ای خاص خود دارد.

1. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که می فرمود : «خمس لا ادعهن حتی الممات الاکل علی الحضیض مع العبید ... و حلب العنز بیدی و لبس الصوف و التسلیم علی الصبیان، لتکون سنة من بعدی؛ پنج چیز است که تا آخر عمر آن را رها نمی کنم؛ غذا خوردن با بردگان در حال نشسته روی زمین و ... و دوشیدن شیر بز ماده با دست خودم، و پوشیدن لباسهای پشمینه (ی خشن که لباس قشرهای کم درآمد و محروم بود) و سلام کردن به کودکان، تا به صورت سنتی برای بعد از من درآید». (1)

هدف از این گونه کارها این بوده است که روح تواضع و فروتنی را در مردم ایجاد کند، و تواضع از گردن فرازان به صورت سنتی درآید و مردم به آن اقتدا کنند.

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است : «من سن سنة حسنة عمل بها من بعده کان له اجره و مثل اجرهم من غیر ان ینقص من اجرهم شیئا، و من سن سنة سیئة فعمل بها بعده کان علیه وزره و مثل اوزارهم من غیر ان ینقص من اوزارهم شیئا؛ کسی که سنت نیکی را در میان مردم بگذارد که بعد از وی به آن عمل کنند، هم اجر کار خود را دارد و هم مساوی پاداش تمام کسانی که به آن عمل می کنند؛ بی آن که چیزی از پاداش آنها را بکاهد؛ و کسی که سنت بدی بگذارد، و بعد از وی به آن عمل کنند، کیفر آن، همانند کیفر کسانی که به آن عمل می کنند بر او خواهد بود بی آن که چیزی از کیفر آنها کاسته شود». (2)

شبهه همین مضمون را مرحوم علامه مجلسی در بحار آورده است.

این حدیث که به تعبیرهای مختلف از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده نشان می دهد که فراهم آوردن زمینه ها برای اعمال اخلاقی، تا آن حد اهمیت دارد که پدید آورنده اش در تمام آثار آن شریک است؛ همچنین فراهم آوردن زمینه های رذائل با ایجاد سنتهای ضلالت و گمراهی و فساد.

2. روی همین جهت، امیرمؤمنان علی علیه السلام از سفارشهای مؤکدی که به مالک اشتر می کند، همان حفظ سنتهای صالحه و جلوگیری از شکسته شدن احترام آنهاست؛ می فرماید : «لا تنقص سنة صالحة عمل بها صدور هذه الامة و اجتمعت بها الالفه و صلحت علیها الرعية، و لاتحدثن سنة تضر بشيء من ماضي تلك السنن فیکون الاجر لمن سنّها و الوزر علیک بما نقضت منها؛ هرگز سنت پسندیده ای را که پیشوایان این امت به آن عمل کرده اند و امت اسلامی به آن انس و الفت گرفته، و امور رعیت، به وسیله آن اصلاح شده، نقض مکن! و

سنت و روشی را که به آن سنتهای صالحه پیشین زیان وارد سازد، ایجاد ننماید! که اجر آن برای کسی خواهد بود که آن سنتها را برقرار کرده و گنااهش بر توست که آن سنتها را شکسته ای!» (3)

در واقع سنتهای نیک از آنجا که کمک به انجام کارهای خیر و پرورش فضائل اخلاقی می کند، داخل در تحت عنوان اعانت برخیر است و ایجاد یا احیای سنتهای شر، مصداق معاونت بر اثم محسوب می شود؛ و می دانیم معاونان، در اعمال خوب و بد فاعلان خیر و شر، سهیم و شریکند بی آن که چیزی از پاداش و کیفر آنها کاسته شود.

اهمیت سنت حسنه تا آن حد است که در روایت معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم : عبدالمطلب جد گرامی پیامبر اسلامی صلی الله علیه و آله پنج سنت قبل از اسلام در میان عرب قرار داد، و خداوند همه آنها را امضا فرمود و جزء احکام اسلام قرار داد : همسر پدر را بر فرزند تحریم کرد؛ و در دیه قتل، صد شتر قرار داد؛ و در دور خانه خدا هفت شوط طواف می کرد؛ و گنجی پیدا کرد خمس آن را ادا نمی نمود؛ و زمزم را در آن روز که از نو حفر کرد، «سقایةالحاج» نامید (کانت لعبد المطلب خمسا من السنن اجریها الله عزوجل فی الاسلام حرم نساء الاءاء علی الاءناء، و سن الدیة فی القتل مائة من الابل و کان یطوف بالبيت سبعة اشواط، و وجد کنزا فاخرج منه الخمس، و سمی زمزم حین حفرها سقایة الحاج) .

از مجموع آنچه در بالا آمد و روایات فراوان دیگری که در این زمینه وارد شده است بخوبی استفاده می شود که آداب و سنن و فرهنگ یک قوم و ملت اثر تعیین کننده ای در اخلاق و اعمال آنها دارد؛ و به همین دلیل، اسلام اهمیت فوق العاده ای به این مسأله می دهد و حفظ سنتهای حسنه را لازم می شمرد و ایجاد یا حفظ سنتهای سیئه را یک گناه بسیار بزرگ معرفی می کند .

6. رابطه عمل و اخلاق

درست است که اعمال انسان از اخلاق او سرچشمه می گیرد و خلق و خوهای درونی در لابه لای اخلاق نمایان می شود، بطوری که می توان گفت، اعمال و رفتارهای انسان ثمره خلق و خوی درونی اوست؛ ولی از سوی دیگر، اعمال انسان نیز به نوبه خود به اخلاق او شکل می دهد؛ یعنی، تکرار یک عمل خوب یا بد، تدریجا تبدیل به یک حالت درونی می شود و ادامه آن سبب پیدایش یک ملکه اخلاقی می گردد، خواه فضیلت باشد یا رذیلت؛ به همین دلیل، یکی از راههای مؤثر برای تهذیب نفوس، تهذیب اعمال است، و مبادا تکرار یک عمل بد در درون روح و جان انسان ریشه بدواند، و روح را به رنگ خود در آورد و سبب پیدایش رذائل اخلاقی گردد! به همین دلیل، در روایات اسلامی دستور داده شده است که مردم بعد از لغزشها و گناهان فورا توبه کنند؛ یعنی، با آب توبه آثار آن را از دل و جان بشویند مبادا گناه تکرار شود و تبدیل به یک اخلاق رذیله گردد! بعکس، دستور داده شده است که کارهای نیک، آنقدر تکرار گردد که تبدیل به یک عادت شود .

با این اشاره به قرآن باز می گردیم، و بخشی از آیاتی را که اشاره به این معنی دارد، مورد بررسی قرار می دهیم :

1. کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون (سوره مطففین، آیه 14)

2. کذلک زین للمسرفین ما کانوا یعملون (سوره یونس، آیه 12)

3. افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا (سوره فاطر، آیه 8)

4. وجدتها وقومها یسجدون للشمس من دون الله و زی ن له م الش یطان اعمال هم. .. (سوره نمل، آیه 24)

5. قل هل ننبئکم بالا خسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا

(سوره كهف، آيه 103)

6. انما التوبه علي الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب فاولئك يتوب الله عليهم و كان الله عليما حكيما (سوره نساء، آيه 17)

7. خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزكهم بها (سوره توبه، آيه 103)

1. ترجمه 1. چنين نيست كه آنها مي پندارند، بلكه اعمالشان چون زنگاري بردلهايشان نشسته است.
2. اين گونه براي اسرافكاران اعمالشان زينت داده شده است (كه زشتي اين عمل را درك نمي كنند).
3. آيا كسي كه عمل بدش براي او آراسته شده و آن را خوب و زيبا مي بيند همانند كسي است كه واقع را آنچنان كه هست مي يابد.
4. او و قومش را ديدم كه براي غير خدا خورشيد سجده مي كنند و شيطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده ...
5. بگو آيا به شما خبر دهيم كه زيانكارترين مردم در كارها چه كساني هستند؛ آنها كه تلاشهايشان در زندگي دنيا كم (و نابود) شده با اين حال مي پندارند كار نيك انجام مي دهند.
6. توبه تنها براي كساني است كه كار بدّي از روي جهالت انجام مي دهند، سپس بزودي توبه مي كنند؛ خداوند توبه چنين اشخاصي را مي پذيرد و خدا دانا و حكيم است.
7. از اموال آنها صدقه اي (زكات) بگير، تا به وسيله آن آنها را پاك سازي و پرورش دهّي !

تفسير و جمع بندي در نخستين آيه، اشاره به آثاري شده است كه اعمال گناه آلوده بر قلب و روح انسان مي گذارد؛ صفا و نورانيت را از آن مي گيرد، و تاريخي و ظلمت به جاي آن مي نشاند؛ مي فرمايد : «چنين نيست كه آنها (كم فروشان) مي پندارند، بلكه اعمالشان چون زنگاري بر دلهايشان نشسته؛ كلا بل ران علي قلوبهم ما كانوا يكسبون.»

جمله «ما كانوا يكسبون» كه از فعل مضارع در آن استفاده شده و دلالت بر استمرار دارد، دليل روشني بر اين معني است كه اعمال بد تغييرات مهمي در دل و جان ايجاد مي كند، و همچون زنگاري كه آئينه را از نورانيت و صفا مي اندازد، روح را كدر و تاريخي مي كند؛ و به اين ترتيب، صفت رذيله قساوت و بي حيايي و بي تفاوتّي در برابر گناه، و به تعبير ديگر، ظلمت شقاوت و بي تقوايي را بر قلب انسان چيره مي كند.

زين (بر وزن عين) زنگاري است كه روي اشياء قيمتي مي نشيند؛ و به تعبير ديگر، قشر قرمز رنگي است كه بر اثر رطوبت هوا، روي آهن و مانند آن ظاهر مي شود، و معمولا نشانه پوسيدن و ضايع شدن فلزات است.

انتخاب اين تعبير براي آثار ويرانگر گناهان در قلب و روح انسان تعبير بسيار مناسبّي است، كه در روايات اسلامي نيز كرارا روي آن تكيه شده و در بحث آينده كه پيرامون روايات اسلامي است خواهد آمد.

در دومين آيه به مرحله اي فراتر از مرحله رين (زنگار) اشاره شده و آن مرحله تزئين است؛ به اين ترتيب كه تكرار عمل سوء باعث تزئين آن در نظر انسان مي شود؛ يعني، روح انسان چنان با آن هماهنگ مي گردد كه آن را براي خود موهبت و افتخار مي پندارد؛ مي فرمايد : «اين چنين اعمال مسرفان در نظرشان جلوه شده است؛ كذاك زين للمسرفين ما كانوا يعملون» .

جمله «ما كانوا يعملون» و همچنين تعبير به «مسرفين» دليل روشني بر تكرار گناه از سوي آنهاست؛ يعني با تكرار زشتيها و بديهي نه تنها قبح و زشتي آنها از بين مي رود بلكه تدريجا به صورت يك فضيلت در نظر گنهكاران خود

نمایی می‌کند؛ و این در واقع یکی از رذائل اخلاقی است که نتیجه شوم تکرار اعمال گناه آلود است.

در این که چه کسی اعمال زشت این گونه افراد را در نظرشان جلوه می‌دهد سخن بسیار است .

در بعضی از آیات، این کار به خداوند نسبت داده شده است؛ و در واقع مجازاتی است که خداوند برای این گونه افراد که بر گناه اصرار می‌ورزند قرار داده است؛ چرا که وقتی اعمال زشتشان در نظرشان تزیین شود، بیشتر به سراغ آن می‌روند، و خود را در دنیا و آخرت رسواتر و بدبخت تر می‌کنند؛ می‌فرماید : «ان الذين لا يؤمنون بالآخرة زينا لهم اعمالهم؛ کسانی که ایمان به آخرت ندارند، اعمالشان را در نظرشان زینت می‌دهیم» . (4) در جای دیگر، این کار به شیطان نسبت داده شده، چنان که در آیه 43 سوره انعام درباره گروهی از کفار لجوج و اندرز ناپذیر، می‌فرماید : «ولكن قست قلوبهم و زين لهم الشيطان ما كانوا يعملون؛ ولی دل‌های آنها سخت و با قساوت شد و شیطان، کارهایی را که انجام می‌دادند در نظرشان زینت داد.»

و گاه این معنی به بته‌ها نسبت داده شده، می‌فرماید : «وكذلك زين لكثير من المشركين قتل اولادهم شر كاؤهم ...؛ این گونه شرکای آنها (بته‌ها) قتل فرزندانشان را در نظرشان جلوه دادند ... (زیرا کودکان خود را برای بته‌ها قربانی می‌کردند و افتخار می‌نمودند)» . (5)

و گاه چنان که در آیه مورد بحث آمده این مطلب به صورت فعل مجهول ذکر شده، می‌فرماید : «این چنین برای اسرافکاران اعمالی را که انجام می‌دادند زینت داده شده.»

با کمی دقت روشن می‌شود که این تعبیرات هیچ گونه منافاتی با هم ندارند، بلکه مکمل یکدیگرند؛ گاه عامل زینت، تکرار عمل است، زیرا تکرار یک عمل زشت، کم کم از قبح آن می‌کاهد و به مرحله ای می‌رسد که نسبت به آن بی تفاوت می‌گردد، و اگر باز ادامه یابد به صورت یک کار خوب در نظر صاحبش جلوه می‌کند، و همچون زنجیری بر دست و پای او می‌افتد و اجازه خروج از این دام را به او نمی‌دهد؛ و این مطلبی است که هر کس می‌تواند با مطالعه حال تبهکاران در زندگی خود، آن را تجربه کند.

در موارد دیگری، وسوسه های نفس از درون، و وسوسه های شیطان از برون عمل زشتی را در نظر انسان تزیین می‌کند، بی آن که آن را تکرار کرده باشد. و کار به جای می‌رسد که یک گناه بزرگ را به گمان این که وظیفه دینی یا انسانی اوست مرتکب می‌شود، و می‌گوید شخص فلان مثلاً واجب الغیبه است در حالی که شخص مزبور گناهی نداشته، بلکه عامل حسد، چنین کاری را در نظر غیبت کننده جلوه داده است؛ و تاریخ پر است از کار کسانی که مرتکب جنایات هولناکی می‌شدند و چون مطابق هوای نفس و وسوسه های شیطانی بود نه تنها آن را قبیح نمی‌شمردند بلکه به آن افتخار می‌کردند.

گاه خداوند می‌خواهد افرادی را به خاطر لجاجت و اندرز ناپذیری مجازات کند، یکی از طرق مجازات آنان این است که زشتیها را خوبی در نظرشان جلوه می‌دهد تا رسوایی بیشتر به بار آورند و مجازات سنگینتر.

این نکته نیز قابل توجه است که مطابق توحید افعالی، هر کار و هر اثری را در این عالم می‌توان به خدا نسبت داد؛ چرا که علت العلل، ذات پاک اوست، هر چند این امر مانع مصونیت افراد در برابر اعمالشان نخواهد بود؛ حمد و ثنا برای خداست که قوت و قدرت بخشیده، و لعن و نفرین برای کسانی است که این قدرت و قوت را در راه گناه مصرف می‌کنند.

گاه طبیعت آفرینش چیزی نیز اقتضا می‌کند که فریبنده و دارای زرق و برق باشد؛ چنان که در آیه 14 سوره آل عمران می‌خوانیم :

«زين للناس حب الشهوات من النساء و البنين و القناطير المقنطرة من الذهب و الفضة .. ؛ محبت به امور

مادي : زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره در نظر مردم جلوه داده شده است (تا بدین وسیله آزمایش شوند)» .

یکی از عوامل تزئین کارهای زشت و ناپسند، تکرار آن است که در روح و جان انسان اثر می گذارد و اخلاق و خوی او را دگرگون می سازد همان گونه که تکرار اعمال نیک تدریجاً به صورت ملکه ای در درون جان انسان در می آید و مبدل به اخلاق فاضله می شود؛ بنابراین، برای تهذیب نفوس و پرورش فضائل اخلاقی، باید پویندگان این راه، از تکرار اعمال نیک کمک بگیرند، و از تکرار اعمال سوء بر حذر باشند که اولی معین و مدد کار است و دومی دشمن غدار.

در سومین آیه باز سخن از تزئین اعمال بد در نظر انسانها است؛ می فرماید : آیا کسی که عمل بدش برای او تزئین شده و آن را خوب و زیبا می بیند (همانند کسی است که واقعیتهای را همان گونه که هست می بیند) ؛ «افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا» .

همان گونه که در تفسیر آیه قبل گفته شد : یکی از عوامل تزئین اعمال سوء، تکرار و خو گرفتن با آنها است، که تدریجاً در برابر این گونه اعمال بی تفاوت و سپس به آن علاقه مند می شود، و کار خوبی می پندارد و به آن افتخار می کند.

جالب این که هنگامی که قرآن این سؤال را مطرح می کند : «آیا کسی که زشتی عملش، در نظرش تزئین شده و آن را زیبا می بیند ...» نقطه مقابل آن را آشکارا ذکر نمی کند، گویا می خواهد به شنونده مجال وسیعی بدهد که امور مختلفی را که می تواند نقطه مقابل آن باشد در نظر خویش مجسم کند و بیشتر بفهمد؛ می خواهد بگوید آیا چنین کسی همانند افراد واقع بین است که حق را حق و باطل را باطل می بینند؟ آیا چنین کسی همانند پاکدلانی است که همیشه به محاسبه نفس خویش مشغولند و از خو گرفتن به زشتیها دور می مانند و ...؟ این نکته نیز قابل ملاحظه است که در ذیل این آیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید : بر حال اینها تأسف مخور و جان خود را به خطر نیفکن! خدا هر کس را بخواهد گمراه می سازد، و هرکس را بخواهد هدایت می کند (فان الله یضل من یشاء و یهدی من یشاء فلا تذهب نفسک علیهم حسرات ان الله علیم بما یصنعون) ! در واقع این یک مجازات الهی است که دامن کسانی را که در انجام اعمال زشت، جسور هستند، می گیرد و باید به چنین سرنوشتی گرفتار شوند.

در تفسیر «فی ظلال» آمده است : کسی که خداوند هدایت و خیر او را (به خاطر نیت و اعمالش) می خواهد، در قلبش حساسیت و توجه و حساب خاصی در برابر اعمال سوء قرار می دهد؛ چنین کسی از آزمایش و مجازات الهی، هرگز خود را در امان نمی بیند؛ و همچنین از دگرگونی قلب و از خطا و لغزش و نقصان و عجز؛ به همین دلیل، دائماً حسابگری می کند؛ دائماً از شیطان برحذر است و همیشه در انتظار امدادهای الهی است؛ و اینجا محل جدایی راههای هدایت و ضلالت و رستگاری و هلاکت است. (6)

یکی از یاران امام کاظم علیه السلام (یا امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام) می گوید : از آن حضرت پرسیدم آن عجب و خودپسندی که عمل انسان را باطل می کند، چیست؟ فرمود : «العجب درجات منها ان یزین للعبد سوء عمله فیراه حسناً فیعجبه و یحسب انه یحسن صنعاً؛ عجب و خودپسندی درجاتی دارد؛ یکی از آنها این است که اعمال سوء انسان در نظرش تزئین شود آن را خوب ببیند و از آن خوشحال شود و در شگفتی فرو رود و گمان کند عمل نیکی انجام داده است» . (7)

در چهارمین آیه، سخن از سرگذشت ملکه سبا و اخباری است که هدهد از سرزمین آنها برای سلیمان آورد؛ گفت :

من ملکه و ملت او را دیدم که در برابر آفتاب سجده می کنند، و غیر خدا را پرستش می نمایند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان تزیین کرده بود (وجدتها وقومها يسجدون للشمس من دون الله و زين لهم الشيطان اعمالهم) .

درست است که خورشید و نور آفتاب بسیار با عظمت و پر برکت و حیاتبخش است، ولی طلوع و غروب و دگرگونی و تحول و پوشیده شدن با قطعات ابر، نشان می دهد که این موجود با عظمت نیز اسیر قوانین آفرینش است و از خود کمترین اراده ای ندارد؛ و به همین دلیل، هرگز شایسته پرستش نیست؛ ولی تعلیم و تربیتهای غلط و سنت نیاکان و نیز تکرار عمل سبب می شود که قبح و زشتی آن، از نظرها برود و به صورت یک عمل زیبا جلوه کند.

در بعضی از کشورهای دنیا گاوهای به اصطلاح مقدسی هستند که گروهی آنها را پرستش می کنند، اعمالی در برابر گاو ماده انجام می دهند و امتیازاتی برای آن قائلند که هر بیننده خالی الذهن را به خنده و می دارد در حالی که پرستش کنندگان گاو با قیافه های جدی آن اعمال را مرتکب می شوند و به آن افتخار می کنند؛ چرا دیگران می خندند و آنها افتخار می کنند؟ یکی از دلائل آن، این است که تکرار عمل، قبح و زشتی آن را از میان برده و عادت کردن به آن، حجابی در برابر زشتیها می شود.

درست است که در این آیه تزیین عمل به شیطان نسبت داده شده ولی واضح است که شیطان ابزار و اسبابی دارد که یکی از آنها همان تکرار زشتیها و خو گرفتن به آنها است.

در پنجمین آیه مورد بحث، همان محتوای آیات گذشته با تعبیرات تازه ای به چشم می خورد؛ روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می فرماید : بگو آیا شما را خبر دهم که زیانکارترین مردم چه اشخاصی هستند؟ آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده در حالی که گمان می کنند کار نیک انجام می دهند (قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعيهم في الحياة الدنيا و هم يحسبون انهم يحسنون صنعا) . در اینجا سخن از زیانکارترین مردم است که سرمایه های مهم زندگی خود را از قبیل عمر و جوانی و نیروی فکری و جسمانی را در راههای غلط از دست می دهند، در حالی که می پندارند کار نیکی انجام می دهند و خوشحالند و افتخار می کنند.

چرا این گونه افراد به چنین روز سیاهی می افتند؟ دلیلش خو گرفتن به زشتیها و بدیها و هوا پرستی و خود خواهی و خود بینی است که همچون پرده های سیاه ظلمانی بر چشم عقل آنها فرو می افتد و از دیدن حقایق باز می مانند، و واقعیتها را غیر از آنچه هست تصور می کنند .

نتیجه این گرفتاری و بدبختی، همان است که در آیه بعد از آن آمده است؛ می گوید : «آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، و به همین دلیل اعمالشان حبط و نابود گشته است!» (اولئك الذین كفروا بايات ربهم و لقاءه و حبطت اعمالهم) .

در روایات اسلامی در تفسیر آیه فوق تعبیراتی دیده می شود که هر یک بیان مصداق روشنی از مصداقهای این آیه است، و همه در آن جمعند؛ در بعضی از روایات، به منکران ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام تفسیر شده، و در بعضی به رهبانهای مسیحی، یعنی مردان و زنان تارک دنیا که چشم از همه لذات دنیا پوشیده اند، در حالی که در راه انحرافی گام بر می دارند.

و در بعضی از روایات به بدعتگذاران از مسلمین، و بعضی به خوارج نهروان و در بعضی به بدعتگذاران یهود و نصاری تفسیر شده است؛ همه اینها کسانی هستند که اعمالشان در واقع زشت و آمیخته به گناه و جنایت بوده

در حالي که خود را بر طريق حق و صواب مي پنداشتند .

قابل توجه اين که جمله «حبطت اعمالهم» که در ذيل آيه بعد آمده بود از ماده «حبط» (بروزن سب) مي باشد که يکي از معاني معروف آن اين است که شتر يا حيوان ديگري، علف زياد و احيانا علفهاي مضر و مسموم بخورد و شکم او باد کند و به مرگ او منتهي گردد؛ بديهي است باد کردن شکم اين حيوان دليل بر فريهي و قوت او نيست؛ بلکه نشانه بيماري و چه بسا مقدمه مرگ اوست، هرچند ممکن است ناآگاهان آن را فريهي و قدرت و قوت پندارند.

گروهي از انسانها نيز به همين سرنوشت گرفتار مي شوند، تمام تلاش و کوشش خود را در طريق بدبختي خويش به کار مي گيرند در حالي که گمان مي کنند در مسير خوشبختي گام بر مي دارند .

در ششمين آيه مورد بحث سخن از مسأله توبه کامل به ميان آمده و آن را براي کساني معرفي مي کند که اولاً از روي جهل و ناداني، عدم آگاهي به اثرات شوم و عواقب دردناک گناه کار بدی را انجام داده اند؛ و ثانياً بزودي از کار خود پشيمان شده و به سوي خدا باز مي گردند؛ اينها هستند که مشمول رحمت الهي مي گردند و خدا توبه آنان را مي پذيرد و خدا دانا و حکيم است (انما التوبة علي الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب فاولئك يتوب الله عليهم و كان الله عليما حکيماً) .

روشن است که منظور از «جهالت» در اين آيه، جهالت مطلق که موجب عذر است نيست؛ زيرا در زمينه جهل مطلق گناهي وجود ندارد؛ بلکه منظور جهل نسبي است يعني آگاهي کامل به گناه و عواقب و آثار آن نداشته باشد.

و اما جمله يتوبون من قريب به عقیده جمعي از مفسران به معني قبل از مرگ است، در حالي که اطلاق کلمه «قريب» به اين معني که گاه پنجاه سال يا بيشتري طول مي کشد مناسب به نظر نمي رسد، رواياتي را هم که طرفداران اين نظريه به آن استدلال کرده اند اشاره اي به تفسير اين آيه ندارد، بلکه بيان مستقل و جداگانه اي است. (دقت کنيد)

ولي بعضي ديگر آن را به معني زمان نزديک به گناه گرفته اند يعني بزودي از کار خود پشيمان شود و به سوي خدا باز گردد؛ زيرا توبه کامل آن است که آثار و رسوبات گناه را بطور کلي از روح و جان انسان بشويد و کمترين اثري از آن در دل باقي نماند و اين در صورتي ممکن است که در فاصله نزديکي (قبل از آن که گناه در وجود انسان ريشه بدواند و به شکل طبيعت ثانوي در آيد) از آن پشيمان شود؛ در غير اين صورت، غالباً اثرات گناه در قلب و جان انسان باقي خواهد ماند. پس توبه کامل توبه اي است که بزودي انجام پذيرد و کلمه «قريب» از نظر لغت و فهم عرف نيز با اين معني تناسب بيشتري دارد.

در هفتمين و آخرين آيه مورد بحث، در مورد مسأله زکات و آثار آن دستور مي دهد «از مؤمنان زکات بگير!» (خذ من اموالهم صدقة)

سپس در ادامه اين بيان به آثار اخلاقي و معنوي زکات اشاره کرده مي فرمايد : «تو با اين عمل، آنها را پاک مي کنی، و نمو و رشد مي دهی!» (تطهرهم و تزکيهم بها)

آري! پرداختن زکات آنها را از دنيا پرستي و بخل و امساک، پاک مي کند و نهال نعوذوستي و سخاوت و توجه به حقوق ديگران را در نهاد آنان پرورش مي دهد.

اضافه بر اين، مفسد و آلودگيهايي که در جامعه به خاطر فقر و محروميت به وجود مي آيد، با انجام اين فريضة الهي بر چيده مي شود و صحنه اجتماع از آن پاک مي گردد؛ بنابر اين زکات، هم رذائل اخلاقي را از ميان مي برد و

هم زکات دهنده را به فضائل اخلاقی آراسته می کند، و این همان چیزی است که ما در این بحث به دنبال آن هستیم؛ یعنی، تأثیر عمل نیک و بد در پرورش فضائل و رذائل اخلاقی.

همین تعبیر به صورت دیگری در آیه حجاب به چشم می خورد؛ می فرماید: «و اذا سئلتموهن متاعا فاسئلوهن من وراء حجاب ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهن؛ هنگامی که از آنها (همسران پیامبر صلی الله علیه و آله) چیزی از وسائل زندگی را (به عنوان عاریت) می خواهید، از پشت پرده بخواهید! این کار برای پاکي دلهاي شما و آنها بهتر است!» (8)

این تعبیر نیز نشان می دهد که رعایت عفت در عمل، باعث پاکي قلب است و بعکس، ترک عفت، قلب و روح انسان را آلوده می کند و مایه پرورش رذائل اخلاقی است.

نتیجه هدف از شرح آیات بالا این بود که تأثیر اعمال را در اخلاق، و شکل گیری روح و جان انسان را در پرتو آن روشن سازیم؛ و از مجموع آنها چنین می توان نتیجه گرفت که برای خود سازی و تهذیب نفس باید مراقب اعمال خود بود؛ زیرا تکرار گناه و زشتیها از یک سو قبح اعمال را از بین می برد و از سوی دیگر روح انسان به آن عادت می کند، و تدریجاً به صورت ملکات رذیله رسوخ پیدا می کند به گونه ای که انسان نه تنها از آن ناراحت نخواهد بود، بلکه گاه به آن افتخار می کند!

چگونگی تأثیر «عمل» در «اخلاق» در روایات اسلامی

آنچه در بالا در آیات فوق در مورد رابطه عمل و اخلاق منعکس بود، در روایات اسلامی نیز بوضوح دیده می شود، از جمله:

1. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ما من عبد الا و في قلبه نكتة بيضاء فاذا اذنب ذنبا خرج في النكتة سوداء فان تاب ذهب ذلك السواد، و ان تمادي في الذنوب زاد ذلك السواد حتي يغطي البياض، فاذا غطي البياض لم يرجع صاحبه الي خير ابدًا، و هو قول الله عزوجل: كلا بل ران علي قلوبهم ما كانوا يكسبون؛ هیچ بنده ای نیست مگر این که در قلب او نقطه روشنی است (که حقایق را با آن درک می کند و او را به سوی سعادت و فضیلت فرا می خواند) هنگامی که گناهی مرتکب می شود، در آن نقطه روشن، نقطه سیاهی پیدا می شود؛ اگر توبه کند، آن نقطه سیاه برطرف می گردد؛ و اگر به گناهان خویش ادامه دهد، پیوسته آن سیاهی رو به فزونی می رود تا تمام نقطه روشن را بپوشاند؛ هنگامی که نقطه روشن پوشیده شد، آن شخص هرگز به سوی خیر و نیکی بر نمی گردد؛ و این همان است که خداوند عزوجل فرموده: چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان همچون زنگاری بر دلهایشان نشسته است!» (9)

این روایت بخوبی نشان می دهد که تراکم گناهان، سبب پیدایش رذائل و دور ماندن از فضائل است، تا آنجا که روح بکلی تاریک می شود و پلهای پشت سر ویران می گردد، و راه بازگشت وجود نخواهد داشت!

2. در وصیتنامه معروف امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرزند رشیدش امام حسن علیه السلام می خوانیم: «ان الخیر عادة؛ نیکی عادت است!» (10)

همین مضمون در کنزالعمال از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «الخیر عادة و الشر لجاجة؛ نیکی عادت است و شر لجاجت است!» (11)

باز همین معنی به شکل دیگری در سخنان امام سجاد علی بن الحسین علیهما السلام دیده می شود، فرمود:

«احب لمن عود منكم نفسه عادة من الخير ان يدوم عليها ؛ دوست دارم کسی که از شما عادت نیکی را پذیرفته است آن را پیوسته ادامه دهد!» (12)

از این روایات می توان استفاده کرد که تکرار عمل اعم از نیک و بد سبب می شود که حالتی در نفس به عنوان عادت به نیکی یا بدی پیدا شود؛ یا به تعبیر دیگر، خلق و خوی خاصی از آن شکل گیرد و همان خلق و خوی در آینده مبدأ اعمال مشابه می شود؛ در نتیجه، هم اعمال نیک و بد، در ایجاد اخلاق نیک و بد اثر می گذارد و هم اخلاق نیک و بد در ایجاد اعمال نیک و بد مؤثر است (تأثیرمتقابل).

3. در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام در همان وصیتنامه معروف امام حسن علیه السلام می خوانیم : «و عود نفسک التصبر علی المکره، و نعم الخلق التصبر فی الحق؛ خود را به شکیبایی در برابر ناملازمات عادت ده! و چه نیک است شکیبایی در طریق حق!» (13)

در اینجا نیز به روشنی رابطه «عادت» که زاینده تکرار عمل است با خلق و خوی شکیبایی و صبر دیده می شود. 4. در بسیاری از روایات توبه آمده است که باید در توبه از گناه، تعجیل کرد و از «تسویف» یعنی به عقب انداختن آن پرهیز نمود (مبادا آثار گناه در دل بماند و با گذشت زمان تبدیل به یک خلق و خو شود؛ در حدیثی از امام جواد علیه السلام می خوانیم : «تأخیر التوبة اغترار، و طول التسویف حيرة ... و الاصرار علی الذنب امن لمکر الله؛ تأخیر توبه موجب غرور و غفلت، و امروز و فردا کردن سبب حیرت، و اصرار بر گناه موجب بی اعتنایی به مجازات الهی است». (14)

تعبیر جالب دیگری در حدیث نبوی که در زمینه توبه وارد شده است، دیده می شود، می فرماید : «من تاب، تاب الله علیه و امرت جوارحه ان تستر علیه، و بقاع الارض ان تکتّم علیه و انسیت الحفظة ما کانت تکتب علیه؛ کسی که توبه کند و به سوی خدا باز گردد، خداوند به سوی او باز می گردد؛ و به اعضاء و جوارح او دستور داده می شود که گناه را مکتوم دارند و به نقاط مختلف زمین (که بر آن گناه کرده) نیز همین دستور داده می شود، و فرشتگان نویسندگان اعمال، آنچه را نوشته بودند به فراموشی می سپرند». (15)

این تعبیر نشان می دهد که توبه، آثار گناه را می شوید و صفا و قداست اخلاقی نخستین را با می گرداند. همین معنی بطور آشکارتر در حدیث علوی آمده است، می فرماید : «التوبة تطهر القلوب و تغسل الذنوب؛ توبه قلبها را پاک می کند و گناهان را می شوید!» (16)

این تعبیر نیز بخوبی نشان می دهد که گناه آثاری بر قلب می گذارد که تدریجاً به صورت خلق و خوی باطنی در می آید و توبه این آثار را می شوید و اجازه نمی دهد تشکیل خلق و خوی دهد. تعبیر به «طهور» بودن «توبه» در روایات متعدد دیگر نیز آمده است که همه حاکی از رابطه گناه و تشکیل حالات زشت درونی است. (17)

در مناجاتهای پانزده گانه معروف و بسیار پرمعنائی امام علی بن الحسین علیه السلام، در مناجات اول که مناجات توبه کنندگان است، چنین آمده است : «وامات قلبي عظیم جنایتی فاحیه بتوبة منک یا املي و بغیّتی ؛ خداوند! جنایت بزرگ من موجب مرگ قلبم شده و از تو می خواهم که با توبه آن را زنده کنی ای امید و آرزوی من!» (18) آری! گناه روح و جان انسان را آلوده تر می کند و بر اثر تکرار چنان می شود که گویی مرده است؛ و توبه موجب حیات دل و نشاط جان می شود!

بنابراین، پویندگان راه فضیلت و سیر و سلوک الی الله، برای تحکیم پایه های فضائل اخلاقی باید دقیقاً مراقب آثار مثبت و منفی اعمال نیک و بد در روح و جان خود باشند و بدانند هیچ عملی نیست مگر این که در دل و جان اثر

می گذارد؛ اگر اعمال پاک و نیک است، روح را به رنگ خود در می آورد و اگر زشت و آلوده و ناپاک است، آلودگی را به درون روح و جان و اخلاق می کشاند.

7. رابطه «اخلاق» و «تغذیه»

شاید در ابتدای امر، عنوان بالا برای بعضی مایه شگفتی شود، که چگونه می تواند تغذیه در اخلاق و روحيات و ملکات نفسي اثر بگذارد؟ چرا که آن مربوط به جسم است و این مربوط به روح، ولی با توجه به رابطه بسیار نزدیک و تنگاتنگی که در میان جسم و روح آدمی است، جایی برای این تعجب باقی نمی ماند.

بسیار می شود که یک حالت بحرانی روحی و غم و اندوه شدید جسم را در مدت کوتاهی، ضعیف و پژمرده و ناتوان می سازد، موهایی انسان را سفید، چشم را کم نور، قوت و توان را از دست و پا می گیرد؛ عکس این مسأله نیز صادق است که حالات خوب جسمانی در روح انسان اثر می گذارد، روح را شاداب و فکر را قوت می بخشد. از قدیم الایام تأثیر غذاها بر روحيات اخلاق انسانی مورد توجه دانشمندان بوده است و حتی این مطلب جزء فرهنگ توده های مردم شده است؛ مثلاً، خونخواری را مایه قساوت و سنگدلی می شمردند، و معتقد بودند که عقل سالم در بدن سالم است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی نیز نشانه های روشنی برای این معنی دیده می شود. از جمله در آیه 41 سوره مائده درباره گروهی از یهود که مرتکب کارهای خلافی از قبیل جاسوسی بر ضد اسلام و تحریف حقایق کتب آسمانی شده بودند، می فرماید :

«آنها کسانی هستند که خدا نخواست است دلهایشان را پاک کند (اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم ..). ! و بلافاصله در آیه بعد می فرماید : «سماعون للکذب اکالون للسحت؛ آنها بسیار به سخنان تو گوش فرا می دهند تا آن را تکذیب کنند و بسیار مال حرام می خورند!»

این تعبیر نشان می دهد که آلودگی دلها بر اثر اعمالی همچون تکذیب آیات الهی، و خوردن مال حرام بطور مداوم بوده است؛ زیرا بسیار از فصاحت و بلاغت دور است که اوصافی را برای آنها بشمرد که هیچ ارتباطی با جمله «لم یرد الله ان یطهر قلوبهم» نداشته باشد .

و از این جا روشن می شود که خوردن مال حرام سبب تیرگی آئینه دل و نفوذ اخلاق رذیله و فاصله گرفتن با فضائل اخلاقی است.

در آیه 91 سوره مائده درباره شراب و قمار می فرماید : «شیطان می خواهد در میان شما به وسیله شراب و قمار، عداوت ایجاد کند؛ انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر» .

بی شک عداوت و بغضاء دو حالت درونی و اخلاقی است که در آیه بالا رابطه میان آن و نوشیدن شراب ذکر شده، و این نشان می دهد که غذا و نوشیدنی حرامی همچون شراب می تواند در شکل گیری رذائل اخلاقی همانند پرخاشگری و ستیزه جویی و عداوت و دشمنی اثر بگذارد.

در آیه 51 سوره مؤمنون می خوانیم : «ای پیامبر! از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید؛ یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا» .

بعضی از مفسران معتقدند ذکر این دو (خوردن غذاهای پاک و انجام عمل صالح) پشت سر یکدیگر دلیل بر وجود یک نوع ارتباطی بین این دو است، و اشاره به این است غذاهای مختلف آثار اخلاقی متفاوتی دارد، غذای حلال و پاک، روح را پاک می کند و سرچشمه عمل صالح می شود، و غذاهای حرام و ناپاک روح و جان را تیره و سبب

اعمال ناصالح می گردد. (19)

در تفسیر «روح البیان» بعد از اشاره به ارتباط عمل صالح با بهره گیری از غذای حلال به اشعار زیر استناد شده :

علم و حکمت زاید از لقمه حلال

عشق و رقت آید از لقمه حلال!

لقمه تخم است و برش اندیشه ها

لقمه بحر و گوهرش اندیشه ها

و در شعر دیگری نقل می کند :

قطره باران تو چون صاف نیست

گوهر دریای تو شفاف نیست! (20)

در تفسیر اثنی عشری، در ذیل همین آیه نیز اشاره به رابطه صفا و نورانیت قلب و اعمال صالح با تغذیه حلال شده است. (21)

رابطه تغذیه و اخلاق در روایات اسلامی

گرچه رابطه بالا در آیات قرآنی کمرنگ است، و تنها اشارتی به چشم می خورد؛ ولی این معنی (رابطه اخلاق و

تغذیه) در روایات اسلامی دامنه گسترده ای دارد که نمونه هایی از آن را در ذیل از نظر می گذرانیم :

در یک سلسله از روایات، به رابطه تغذیه با سوء اخلاق اشاره شده است از جمله :

1. در روایات متعددی می خوانیم : یکی از شرایط استجابت دعا پرهیز از غذای حرام؛ از جمله، در حدیثی آمده است که شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد : «احب ان یتستجاب دعائی؛ دوست دارم دعاي من مستجاب شود!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «طهر مأكلك ولاتدخل بطنک الحرام؛ غذای خود را پاک کن از غذای حرام پرهیز نما!» (22)

همین معنی از همان بزرگوار با تعبیر دیگری آمده است، می فرماید : «من احب ان یتستجاب دعائه فلیطیب مطعمه و مکسبه؛ کسی که دوست دارد دعایش مستجاب شود، طعام و کسب خود را از حرام پاک کند!» (23) با توجه به این که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : «ان الله لا یتستجیب دعاء بظهر قلب قاس؛ خداوند دعایی را که از قلب قساوتمند برخیزد مستجاب نمی کند!» (24) می توان نتیجه گرفت که غذای ناپاک و حرام، قلب را تاریک و قساوتمند می کند؛ و به همین دلیل، دعای حرامخواران مستجاب نمی شود. و از اینجا به رابطه نزدیکی که در میان ناپاکی درون و تغذیه حرام وجود دارد، می توان پی برد.

در حدیث معروف امام حسین علیه السلام در روز عاشورا آمده است که بعد از ایراد آن سخنان داغ و پر محتوا و گیرا در برابر لشکر لجوج و قساوتمند کوفه، هنگامی که ملاحظه کرد آنها حاضر به سکوت و گوش دادن به سخنانش نیستند، فرمود : (آری! شما حاضر به شنیدن سخن حق نیستید زیرا) ملئت بطونکم من الحرام فطبع الله علی قلوبکم؛ شکمهای شما از غذاهای حرام پر شده است، در نتیجه خداوند بر دلهای شما مهر زده است (و هرگز حقایق را درک نمی کنید!)» (25)

2. در روایات دیگری آمده است؛ که رابطه ای در میان خوردن غذای حرام و عدم قبول نماز و روزه و عبادات، وجود دارد؛ از جمله، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم : «من اکل لقمه حرام لن تقبل له صلوٰة

اربعین لیلۃ، و لم تستجب له دعوة اربعین صباحا و کل لحم ینبته الحرام فالنار اولی به و ان اللقمة الواحدة تنبت اللحم؛ هرکسی لقمه ای از غذای حرام بخورد تا چهل شب نماز او قبول نمی شود، و تا چهل روز دعای او مستجاب نمی گردد؛ و هر گوشتی که از حرام بروید، آتش دوزخ برای آن سزاوارتر است؛ و حتی یک لقمه نیز باعث روییدن گوشت می شود!» (26)

بدیهی است برای قبولی نماز، شرایط زیادی لازم است، از جمله حضور قلب و پاکی دل، اما غذای حرام پاکی قلب و صفای دل را از انسان می گیرد.

3. در روایات متعدد دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام آمده است که :

«من ترک اللحم اربعین صباحا ساء خلقه؛ کسی که چهل روز گوشت را ترک کند، اخلاق او بد می شود!» (27)

از این احادیث بخوبی استفاده می شود که در گوشت ماده ای است که اگر برای مدت طولانی از بدن انسان قطع شود، در روحيات و اخلاق او اثر می گذارد، و کج خلقی و بد اخلاقی به بار می آورد.

البته استفاده زیاد از گوشت حیوانات نیز در بعضی از روایات مزموم شمرده شده، ولی از ترک آن برای مدت طولانی نیز در بسیاری از روایات نهی شده است.

4. در روایات زیادی که در کتاب «اطعمه و اشربه» آمده است، رابطه ای میان بسیاری از غذاها و اخلاق خوب و بد، بیان گردیده به عنوان نمونه :

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم : «علیکم بالزیت فانه یکشف المرة و یحسن الخلق؛ بر شما لازم است که از زیت (زیت به معنی روغن زیتون یا هرگونه روغن مایع است) استفاده کنید، زیرا صفرا را از بین می برد... و اخلاق انسان را نیکو می کند!» (28)

5. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : که از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند «من سره ان یقل غیظه فلیأکل لحم الدراج؛ کسی که دوست دارد خشم او کم شود گوشت دراج را بخورد!» (29) از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که رابطه ای میان تغذیه و خشم و بردباری وجود دارد .

6. در روایت مشروحی از تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده درباره این که چرا خداوند خون را حرام کرده می فرماید : «و اما الدم فانه یورث الکلب و قسوة القلب و قلة الرافة و الرحمة لا یؤمن ان یقتل ولده و والديه؛ این که خداوند خوردن خون را حرام کرده به خاطر آن است که سبب جنون و سنگدلی و کمبود رأفت و مهربانی می شود ... تا آنجا که ممکن است فرزند و یا پدر و مادرش را به قتل برساند!»

در بخش دیگری از این روایت می فرماید : «و اما الخمر فانه حرما لفعلها و فسادها وقال ان مدمن الخمر کعابد الوثن و یورث ارتعاشا و یذهب بنوره و یهدم مروته؛ و اما شراب، خداوند آن را به خاطر تأثیر و فسادش حرام کرده است و فرمود شخص دائم الخمر مانند بت پرست است بدنش لرزان می شود، و نور (معنویت) او را از بین می برد، و شخصیت او را ویران می سازد!» (30)

7. در روایات متعددی که در کافی درباره انگور آمده است رابطه میان خوردن انگور و برطرف شدن غم و اندوه دیده می شود؛ از جمله، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : «شکی نبی من الانبیاء الی الله عزوجل الغم فامر الله عزوجل باکل العنب؛ یکی از پیامبران الهی از غم و اندوه (و افسردگی) به پیشگاه خداوند متعال شکایت کرد؛ خداوند متعال به او دستور داد که انگور بخورد!» (31)

این حدیث تأکید بیشتری است بر مسأله ارتباط تغذیه با مسائل اخلاقی.

8. در احادیث متعددی نیز رابطه خوردن انار و از میان رفتن وسوسه های شیطانی و به وجود آمدن نورانیت قلب

دیده می شود؛ از جمله، در حدیث معتبري از امام صادق علیه السلام آمده است که می فرمود : «من اکل رمانه علي الریق انارت قلبه اربعین یوما؛ کسی که یک انار را ناشتا بخورد، چهل روز قلبش را نورانی می کند». (32)

9. در روایت متعددي در باب «خوردن» تعبیراتی دیده می شود که همه نشانه ارتباط تغذیه با روحيات و مسائل اخلاقي است؛ از جمله، در حدیثي از رسول خدا صلي الله عليه و آله می خوانیم که به جعفر (ابن ابی طالب) علیهما السلام فرمود : «یا جعفر کل السفرجل فانه يقوي القلب و يشجع الجبان؛ ای جعفر! «به» بخور قلب را تقویت می کند و ترسو را شجاع می سازد!» (33)

10. در بعضي از احادیث رابطه میان غذای اضافي و سنگدلي و قساوت و عدم پذیرش موعظه دیده می شود؛ از جمله، در کتاب «اعلام الدین» از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود : «ایاکم و فضول المطعم فانه یسم القلب بالقسوة و یبطي ء بالجوارح عن الطاعة و یصم الهمم عن سماع الموعظة؛ از غذای اضافي بپرهیزید که قلب را پر قساوت می کند و از اطاعت حق تنبل می سازد و گوش را از شنیدن موعظه کر می نماید!»

فضول الطعام (غذای اضافي) ممکن است اشاره به پرخوري باشد یا غذاهای باقی مانده و فاسد شده، و در هر حال از رابطه تغذیه و مسائل اخلاقي خبر می دهد.

همین معنی در بحارالانوار از بعضي از روایات اهل سنت از پیغمبر اکرم صلي الله عليه و آله نقل شده است. (34)

از این حدیث بخوبي استفاده می شود که غذای اضافي سه پیامد سوء دارد : قساوت می آورد؛ انسان را در انجام عبادات و طاعات تنبل می کند؛ و گوش شنوا را در برابر مواعظ از انسان می گیرد!

این مطلب کاملاً محسوس است که وقتی انسان غذای زیاد و سنگین می خورد عبادات را به زحمت به جا می آورد و نشاطي برای عبادت ندارد بعکس هنگامی که غذای ساده و کم می خورد قبل از اذان صبح بیدار است نشاط دارد و حالت مطالعه و عبادت دارد.

همچنین به تجربه رسیده است هنگامی که انسان روزه می گیرد رقت قلب پیدا می کند و آمادگی بیشتر برای شنیدن مواعظ در او حاصل می شود؛ بعکس هنگامی که شکم پر است فکر انسان درست کار نمی کند و خودش را از خدا دور می بیند.

11. در احادیث اسلامي در ارتباط نوشیدن عسل با صفای قلب، از امیرمؤمنان علي علیه السلام می خوانیم : «العسل شفاء من کل داء و لا داء فيه یقل البلغم و یجلي القلب؛ عسل شفای تمام بیماریها است و در آن بیماری نیت بلغم را کم می کند و قلب را صفا می بخشد». (35)

نتیجه از مجموع آنچه در بالا آوردیم و روایات فراوان دیگر که ذکر آنها به طول می انجامد بخوبي استفاده می شود که رابطه نزدیکی میان تغذیه و روحيات و اخلاقيات وجود دارد، هرگز نمی گوئیم غذاها علت تامه برای اخلاق خوب یا بد است، بلکه همین اندازه می دانیم که طبق روایات بالا یکی از عوامل زمینه ساز پاکی و اخلاق، تغذیه است هم از نظر نوع غذاها و هم از نظر حلال و حرام بودن آنها.

دانشمندان امروز نیز معتقدند بسیاری از پدیده های اخلاقي به خاطر هورمونهای است که غده های بدن تراوش می کند و تراوش غده ها رابطه نزدیکی با تغذیه انسان دارد؛ بر همین اساس، بعضي معتقدند که گوشت هر حیوانی حاوي صفات آن حیوان است، واز طریق غده ها و تراوش آنها در اخلاق کسانی که از آن تغذیه می کنند اثر می گذارد. گوشت درندگان انسان را درنده خو می کند، و گشت خوک صفت بی بندوباري جنسي را که از ویژگیهای این حیوان است به خورنده آن منتقل می سازد.

این از نظر رابطه طبیعی و مادی، از نظر رابطه معنوی نیز آثار خوردن غذای حرام غیر قابل انکار است، غذای حرام قلب را تاریک و روح را ظلمانی می کند و فضائل اخلاقی را ضعیف می سازد .

این سخن با ذکر یک داستان تاریخی که مورخ معروف مسعودی در «مروج الذهب» آورده پایان می دهیم :
او از «فضل بن ربیع» نقل می کند که «شریک ابن عبدالله» روزی وارد بر «مهدی» خلیفه عباسی شد، مهدی به او گفت باید حتما یکی از سه کار را انجام دهی، شریک سؤال کرد کدام سه کار؟ گفت یا قضاوت را از سوی من بپذیری و یا تعلیم فرزندانم را برعهده بگیری، و یا غذائی (با ما) بخوری! شریک فکری کرد و گفت سومی از همه آسانتر است، مهدی او را نگهداشت و به آشپز گفت انواعی از خوراک مغز آمیخته با شکر و عسل برای او فراهم ساز.

هنگامی که «شریک» از آن غذای بسیار لذیذ و (طبعاً حرام) فارغ شد، آشپز رو به خلیفه کرد و گفت این پیرمرد بعد از خوردن این غذا هرگز بوی رستگاری را نخواهد دید! فضل ابن ربیع می گوید مطلب همین گونه شد، و شریک ابن عبدالله بعد از این ماجرا هم به تعلیم فرزندان آنها پرداخت و هم منصب قضاوت را از سوی آنها پذیرفت. (36)

صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی

می دانیم اعمال انسان همیشه در درون و جان او ریشه دارد؛ یا به تعبیر دیگر، اعمال ظهور و بروز صفات درونی است، یکی به منزله ریشه و دیگری به منزله ساقه و شاخ و برگ و میوه است.
به همین دلیل، اعمال اخلاقی از صفات اخلاقی جدا نیست؛ مثلاً، نفاق که از صفات رذیله است، ریشه ای در عمق جان انسان دارد و از شخصیت دو گانه و ضد توحیدی او، حکایت می کند. همین صفت درونی سبب انجام اعمال منافقانه یا ریاکارانه می شود.

حسد نیز حالتی در درون جان است که نسبت به نعمتهای خداوند که به دیگران داده شده است رشک می برد، همین صفت خود را در لابه لای اعمال خرابکارانه، در برابر شخص محسود و سنگ انداختن در مسیر سعادت او نشان می دهد.

«کبر» و «غرور» خود برتر بینی، همگی از صفات درون است که ناشی از جهل انسان به قدر و مقام خویش می باشد، و یا کمی ظرفیت در برابر مواهب الهی، اما همین صفت درونی در لابه لای اعمال بخوبی خود را آشکار می سازد، و از طریق بی اعتنائی، پرخاشگری، هتاکي و تحقیر دیگران، ظاهر می شود.
و شاید به همین دلیل، علمای اخلاق در کتب اخلاقی، معمولاً این دو را از هم جدا نکرده اند، گاه به سراغ ریشه و صفات درون می روند، و گاه به سراغ شاخ و برگ و اعمال برون، از اولی به «صفات اخلاقی» می شود و از دومی به «اعمال اخلاقی» .

البته اعمال اخلاقی، موضوع مباحث فقهی است، و فقهاء پیرامون آن از دیدگاه خود بحث می کنند، ولی با این حال علمای اخلاق نیز از آن سخن می گویند، البته دیدگاه عالم اخلاق با فقیه متفاوت است، فقیه از نظر احکام پنجگانه (وجوب و حرمت و استحباب و کراهت و اباحه) و احیاناً ثواب و عقاب، به این افعال می نگرند، ولی عالم اخلاق، از این نظر که نشانه کمال روح یا انحطاط و نقص آن است به آن نگاه می کند.

و با این بیان فرق صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی و همچنین دیدگاه فقیه و عالم اخلاق روشن می گردد.

پي نوشت ها :

1. بحار الانوار، جلد73، صفحه 66.
2. كنز العمال، حديث 43079، جلد 15، صفحه 780.
3. نهج البلاغه، نامه . 53
4. سوره نمل، آيه . 4
5. سوره انعام، آيه . 137
6. تفسير «في ظلال» ، جلد6، صفحه 675.
7. «نورالثقلين» ، جلد4، صفحه 351، حديث 30.
8. سوره احزاب، آيه . 53
9. اصول كافي، جلد 2، صفحه 273، حديث . 20
10. بحار الانوار، جلد 74، صفحه 232.
11. كنز العمال، حديث 28722.
12. بحار الانوار، جلد46، صفحه 99.
13. نهج البلاغه، نامه 31.
14. بحار، جلد6، صفحه 30.
15. كنز العمال، حديث 10، صفحه 79.
16. غرر الحكم، شماره 3837.
17. بحار، جلد69، صفحه 121 و جلد 91، صفحه 133.
18. بحار، جلد 91، صفحه 142.
19. به تفسير نمونه، جلد 14، ذيل آيه 51 مؤمنون مراجعه شود.
20. «روح البيان» ، جلد6، صفحه 88.
21. تفسير «اثني عشري» ، جلد9، صفحه 145.
22. بحار، جلد 90، صفحه 373.
23. همان مدرک، صفحه 372.
24. بحار الانوار، جلد 90، صفحه 305.
25. نقل از كتاب «سخنان علي (ع) از مدينه تا كربلا، صفحه 232.»
26. سفينة البحار، جلد1، ماده اكل.
27. وسائل الشيعه، جلد17، صفحه 25، باب 12.
28. همان مدرک، صفحه 12.
29. فروغ كافي، جلد6، صفحه 312 (دراج پرنده اي است شبیه به کبک که گوشت لذیذی دارد)
30. تفسير برهان، جلد1، ذيل آيه 3، سوره مائده، ص 434 و مستدرک، جلد16، صفحه 163.
31. كافي، جلد6، صفحه 351، حديث 4.
32. همان مدرک، صفحه 354، حديث 11.

33. همان مدرک، صفحه 357، حدیث 4.
34. بحار، جلد 74، صفحه 182.
35. بحار الانوار، جلد 63، صفحه 294.
36. سفینه البحار، ماده «شُرک»، و مروج الذهب، جلد 3، صفحه 310.